۲۳. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۲۸)

۲۳. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۲۸) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه، ۲۸ آبان ماه ۱۴۰۲ موضوع : بررسی اقوال در روایت اسحاق به عمار، طرح سه احتمال در روایت اسحاق بن عمار توسط وحید بهبهانی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- احترام سید بحرالعلوم به استاد خود وحید بهبهانی
- لزوم مراعات احتیاط در نقل شواذ قولی علماء
- بررسی اقوال ذیل روایت اسحاق بن عمار در رؤیت قبل از زوال
    - طرح سه احتمال در روایت اسحاق به عمار توسط وحید بهبهانی و میل ایشان به احتمال دوم؛ انتساب احتمال سوم به وحید در مصابح سید بحرالعلوم و عدم ذکر احتمال دوم
    - احتمال سوم از احتمالات سه گانه وحید بهبهانی، در روایت اسحاق بن عمار؛ «فاتمّ» مربوط به سیام ماه رمضان است
- بررسی احتمالات دیگر از روایت اسحاق بن عمار
    - الف) نهی از صوم مرسوم در یوم الشک و اتمام آن با عدول از نیت شعبان به ماه رمضان
    - ب) حمل «فاقضه» بر صورت عدم تحقق صوم، و حمل «فاتمّ» بر صورت تحقق صوم به نیت شعبان
- تعبیر «فتامل» وحید بهبهانی در احتمال سوم ذیل روایت اسحاق بن عمار

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی اقوال در روایت اسحاق به عمار، طرح سه احتمال در روایت اسحاق بن عمار توسط وحید بهبهانی

موضوعات فرعی:
احترام سید بحرالعلوم به استاد خود وحید بهبهانی
لزوم مراعات احتیاط در نقل شواذ قولی علماء
بررسی اقوال ذیل روایت اسحاق بن عمار در رؤیت قبل از زوال
بررسی احتمالات دیگر از روایت اسحاق بن عمار
تعبیر «فتامل» وحید بهبهانی در احتمال سوم ذیل روایت اسحاق بن عمار

احترام سید بحرالعلوم به استاد خود وحید بهبهانی

رجوع استاد به شاگرد شاگرد؛ رجوع وحید بهبهانی به شاگرد سید بحر العلوم (شیخ جعفر کاشف الغطاء)

فرمودند:

> **الثاني: ما ذكره بعض مشايخنا المحقّقين (دام ظلّه العالي) و هو أن ّ المراد وجوب الإتمام لو وقع الاشتباه في آخر شهر رمضان، و استدل عليه بقوله عليه السلام:«فأتم ّ صومه إلى الليل» فإنّه يقتضي أن يكون هناك صوم محقّق أو مفروض التحقّق حتّى يصح ّ الامر بالإتمام، و لم يتحقّق شيء منهما في يوم الثالثين من شعبان، كيف و قد نهي صوم في صدر الحديث و أمر بقضائه إن شهد عليه أهل بلد آخر. فالمراد به إذا رأيت الهلال حال كونك صائما فأتم الصوم، يعني لو وقع هذا الاشتباه في آخر الشهر.**
>
> **و فيه نظر، أما ّ أوّلا؛ فلان ّ السؤال صريح في أن ّ الاشتباه الواقع إنما هو في تسع و عشرين من شعبان، و ليس في الرواية ما يشعر بوقوعه في آخر شهر رمضان أصلا، فحمل الجواب عليه بعيد جدا ّ، بل الوجه له[1]**

«الثاني: ما ذكره بعض مشايخنا المحقّقين دام ظلّه العالي»؛ بین وفات مرحوم وحید با مرحوم سید بحرالعلوم خیلی فاصله طولانی نبود. الآن هر دوی آنها در ذهنم حاضر نشد. به نظرم وحید ۱۲۰۵ باشند، سید ۱۲۱۲ هستند.

شاگرد: ظاهرا ً شاگردشان بودند.

استاد: بله، اینکه بالریب فیه است. سن وحید ۹۰ به بالا بوده. فاصله وفاتشان خیلی طولانی نشد.

حاج آقا مکرر می‌فرمودند؛ وحید در کربلا بودند و سید در نجف بودند. ایام زیارتی سید به کربلا می‌رفتند. سید بر استادشان وحید وارد شدند، وقتی وارد شدند خم شدند زانوهای وحید را بوسیدند. حاج آقا می‌فرمودند وحید فرمودند اگر حق استادی نبود نمی‌گذاشتم! چون سید بود. از چیزهایی هم که مرحوم نائینی می‌فرمودند این بود: می‌گفتند از مسائل تاریخی درمورد علماء، رجوع استاد است به شاگرد شاگرد. استاد مطلق در فتوا به شاگرد شاگردش رجوع کند. جریان را به این صورت می‌فرمودند: سید بر بیت وحید در کربلا وارد شد؛ وحید گفتند نظر شما در مورد کشمش در غذا چیست؟ سید به وحید گفت من اشکال می‌کنم اما شیخ جعفر ما - شیخ جعفر کاشف الغطاء- اشکال نمی‌کند. شیخ جعفر کاشف الغطاء شاگرد سید بود. می‌گفتند تا به این صورت گفت، وحید به اندرونی سر کرد و گفت درست کنید!

شاگرد: مرحوم وحید حق استادی داشت، می‌توانست حق خود را ساقط کند!

استاد: نه، سید که کار خودش را کرد. ایشان خجالتی کشید و گفت اگر حق استادی نبود نمی گذاشتم. من مکرر از حاج آقا ره ود را شنیدم. از چیزهای جالب این است؛ اوائل در ذهنم نبود، بعد دیدم. دیدم وقتی وحید گفته بودند درست کنید، یعنی سید هم آن روز می‌همان بود. یعنی می‌گفتند شما هم باید از این احتیاط و اشکالت دست بکشی و به شیخ جعفر مراجعه کنی! ره ود به ایشان مراجعه می‌کنیم. خُب اگر فتوا داشت که اینطور نمی‌شد؛ ظاهراً احتیاط وجوبی بوده. گمان نمی‌کنم کسی در کشمش فتوا داشته باشد. در عصری عنبی بله. خود حاج آقا فتوا هم دارند، اما در زبیبی و تمری، احتیاط وجوبی دارند.

---

[1] کتاب رویت هلال،ج۳،ص۱۹۶۷-۱۹۸۶

لزوم مراعات احتیاط در نقل شواذ قولی علماء

سر همین کشمش هم مرحوم صاحب ریاض با میرزای قمی قضیه‌ای دارند؛ این دیگر خیلی گفتنی نیست.

شاگرد: چون روز ولادت است، تتمه خوبی بود.

استاد: نه، میرزا طوری صحبت کرده‌اند که من ـ طلبه نمی‌آید که تکرار کنم. همینطور شنیده باشید مانعی ندارد اما به من نمی‌آید. ولی خلاصه به همین کشمش مربوط است. فتوای صاحب ریاض بر جواز بوده و میزبان هم بودند. فتوای میرزای قمی بر اشکال بوده و میهمان بودند. بعد از سفره معلوم می‌شود. این اصل قضیه است.

شاگرد: اینکه در غذا کشمش بوده؟

استاد: بله. بعد از اینکه تمام شده بود، معلوم می‌شود فتوای میزبان بر جواز است و میهمان که میرزای قمی هستند اشکال دارند. میرزای قمی یک جمله کوچکی دارند! حاج آقا نقل می‌کردند. به‌خاطر صاحب ریاض است. علی ای حال دو بزرگ هستند. اگر اصل قضیه را بدانید؛ یعنی بدانید که چنین واقعه‌ای در لسان علماء بوده مانعی ندارد، اما درست نیست که من ـ طلبه آن را نقل کنم. حتی خود من جمله‌ای را از خود آشیخ محمد تقی جعفری در یزد شنیدم، وقتی محضر حاج آقا پس گفتم حس کردم خوشایند حاج آقا نبود. یعنی با اینکه من خودم از ایشان شنیده همه جا پس بگویی‌م. از صورت حاج آقا معلوم بود که خوشایند ایشان نبود. ولو خود آشیخ محمد تقی گفته بودند و نقل هم از استاد حاج آقا بود. وقتی آن جمله را گفتم برای ایشان ناخوشایند بود. ولو آقای آشیخ مرتضی طالقانی در نجف نزد آشیخ محمد تقی جعفری این را گفته بودند، اما ما هم همینطور عین عبارت ایشان را هر کجا می‌رسی‌م بگویی‌م؟!

> 6:53

شاگرد: راجع به وفاتشان بود؟

استاد: بله، آشیخ محمد تقی آن را گفتند، من هم خیلی سنم بالا نبود. شاید زیر شانزده سال بودم که از محضر ایشان شنیدم. ولی خُب همینطور در ذهن من بود و در محضر حاج آقا گفتم، ایشان هم چیزی نگفتند اما از ایشان معلوم بود که هر چه از بزرگی خودش مطلبی را گفته ای در شرائطی آن را گفته، ما نباید آن را همه جا تکرار کنی‌م. لذا من قضیه را گفتم تا بدانید چنین چیزی هست.

من نظیر آن را عرض می‌کنم؛ مثلاً یکی از علمائی که هرچه گفته، دلنشین و زیبا است، مرحوم فاضل اردکانی است. رضوان‌الله‌علیه! ولی وقتی ایشان گفته، یعنی ما هم همه جا بگویی‌م؟! هر

چیزی جای دارد. هر چه هم بشنوید و دنبالش بلند شوید و بگویید آقای فاضل اردکانی در فلان مقام چه گفته ...؛ هر چه بهدنبال حرفهای ایشان باشید خوب است. ایشان شبهه اعلمیت با شیخ انصاری داشته. از شیخ سنشان کمتر بوده. بعد از شیخ عدهای سراغ ایشان میآمدند و میگفتند رساله بدهید تا از شما تقلید کنیم، ایشان هم مطالبی را میگفتند که در السنه معروف است. اگر شما اینها را جمعآوری کنید میبینید خوب است.

آن چیزی را که میتوانم بگویم و برای شما نافع است، این است: یک هم حجره ای داشتیم، برای ایشان حالات مختلفی پیش میآمد. غیر از مریضی مزاجی، حالات دیگری هم بود. به من میگفت همینطور حال ناسازی داشتیم، خیلی ناجور بود، از سر استیصال، شب به درب منزل حاج آقای بهجت رفتم و استجازه گرفتم و به داخل رفتم. نشستم و شروع به عرض حال کردم. میگفت حاج آقا قشنگ گوش دادند و بعد از اینکه تمام شد، یک کلمه به من گفتند. فرمودند حیف که من آخوند اردکانی نیستم! بعد گفتند آخوند اردکانی فحش میداد اما فحش ایشان درس اخلاق بود؛ تغییری جوهری میداد. فحش میداد اما میدیدی طرفی که آن فحش را شنیده بود، تغییری ماهیت میداد. لذا میگفت حاج آقا فرمودند دوای همه این مشکلات تو، یک فحش آخوند است. اگر از آن فحش ها بخوری تمام است. خُب ببینید شخصی به این صورت است. علی ای حال یک چیزی می گفته، اما مثل حاج آقا میگفتند ظاهر کلامش این بوده اما باطنش آنطور بوده.

شاگرد: در مورد آخوند کاشی هم همین را میگویند.

استاد: بله، از ایشان هم جملاتی هست.

علی ای حال در آن بزرگهایی که داشتند مانعی ندارد چیزهایی بگویند. اما اینطور نیست که من طلبه مجاز باشم در هر شرائطی آنها را بگویم. اینها را گفتم تا هم زمینه کار را بدانید و هم اگر اینها را میدانید همه جا نگویید. سلیقه در گفتن مهم است. الآن ممکن است من بی سلیقه باشم و محضر شما احتماء بی جا کنم و شما آن را نپسندید. اما خُب همین احتماء بی جای من، سبب میشود که شما سر جایش کاربرد به جای الفاظی را که شندید، داشته باشید. هر چه را شنیدید همه جا نگویید.

خُب علی ای حال میرزا گفته بودند. من احتمال میدهم که در کتاب حاج آقا باشد.

بررسی اقوال ذیل روایت اسحاق بن عمار در رؤیت قبل از زوال

طرح سه احتمال در روایت اسحاق به عمار توسط وحید بهبهانی و میل ایشان به احتمال دوم؛ انتساب احتمال سوم به وحید در مصباح سید بحرالعلوم و عدم ذکر احتمال دوم

می‌فرمایند: **«الثاني: ما ذكره بعض مشايخنا المحقّقين (دام ظلّه العالي) و هو أن المراد وجوب الإتمام لو وقع الاشتباه في آخر شهر رمضان»؛** خُب مرحوم سید این را به استاد نسبت می‌دهند. اما همانطوری که من عرض کردم در دو جای رساله ایشان هست. لذا مشکوک شدم که آیا منظور از «بعض مشایخنا المحققین» وحید هستند یا نه. لذا باید تحقیق بیشتری کرد. وحید در ابتدای این مقاله، این را می‌گویند، بعد می‌گویند «فتامل». ذیل آنکه دوباره به همین حدیث بر می‌گردند سه احتمال را مطرح می‌کنند و خود ایشان، احتمال اوسط را ترجیح می‌دهند که به مختار سید نزدیک است؛ اما به این معنا که اگر روزه هست و قبل از زوال دیده شد، تغییر نیت بدهد. یعنی کاشف از دیشب است. معلوم می‌شود که دیشب ماه بوده اما او ندیده، و حال قبل از زوال به‌عنوان اماره دیشب، آن را دید، حال واجب است که آن را تمام کند. یعنی حال واجب است که از سیام شعبان به اول ماه مبارک عدول نیت کند. چون این رؤیت قبل از زوال کاشف از این است که در دیشب امکان رؤیت داشته.

12:56

احتمال سوم از احتمالات سه گانه وحید بهبهانی، در روایت اسحاق بن عمار؛ «فاتمّ» مربوط به سیام ماه رمضان است

علی ای حال ایشان سه احتمال را مطرح میکنند؛ احتمال سوم - که همین حرف است - را در آن جا خیلی قوی نمیدانند. در ذیل رساله به این صورت فرمودهاند.

حال من فعلاً عبارت سید را بخوانم تا ببینیم ایشان چه فرمودهاند.

«و هو أن المراد وجوب الإتمام»؛ باید روزه را تمام کند، اما نه بهعنوان اول ماه مبارک در سیام شعبان، بلکه **«لو وقع الاشتباه في آخر شهر رمضان»؛** اگر سیام شهر مبارک باشد. از کجا این را میگویید؟ **«و استدل عليه بقوله عليه السّلام: فأتم صومه إلى الليل»؛** معلوم میشود که یک صومی هست که باید تمام کنی. همین استدلالی است که چندبار از آن صحبت شد.

«فإنّه»؛ قول امام ع **«يقتضي أن يكون هناك صوم محقّق»؛** صوم محقق یعنی روزه را گرفته باشد، **«أو مفروض التحقّق»؛** یعنی فرض تقدیر صوم در آن جا باشد. فرض بگیریم که روزه را گرفته است. جالب این است که میگویند در روایت نه صوم محقق داریم و نه صوم مقدّر. **«حتّى يصح الامر بالإتمام، و لم يتحقّق شيء منهما»؛** در این روایت نه روزه محقق داریم که حضرت بگویند «اتمّ»، و نه حتی فرض تحقق آن را داریم که حضرت بگویند «اتمّ».

خُب چرا خودش را نداریم و چرا فرض آن را نداریم؟ دیروز مقدمه اینها را عرض کردم. میگویند خودش را نداریم چون حضرت فرمودند روزه نگیر؛ «لاتصم». وقتی میگویند روزه را نگیر، یعنی صوم محقق نداریم. خُب چرا فرضش را نداریم؟ میگویند اگر به نیت شعبان گرفته باشد که مانعی ندارد، حضرت نهی کردند «علی انه من شهر رمضان» روزه نگیر. پس صوم محقق علی انه من شهر رمضان نداریم. چون حضرت نهی نکردهاند. چرا صوم مقدر نداشته باشیم؟! یعنی انه صام علی انه من شعبان، حال که معلوم شد، «جدّ الدنیة» و حال صوم شهر مبارک را تمام کن. این روزه مقدر میشود. یعنی فرض گرفتیم اول به نیت ماه شعبان بود و ای هیچ چیزی نخورده بود و بدون نیت بود. میگویند این هم نیست. نکته قشنگی است که دیروز در آخر مباحثه گفتم. میگویند چرا حتی

فرض صوم ندارید؟

«كيف و قد نهي صوم[ه] في صدر الحديث و أمر بقضائه إن شهد عليه أهل بلد آخر». در کتاب رؤیت هلال همینطور که می‌بینید آمده «قد نهی صوم فی صدر الحدیث». از مصابیح علامه بحر العلوم دو نسخه در کتابخانه مجلس دارم؛ یکی نسخه ۱۶۳۳۳ و یکی هم نسخه 16413. نسخ اول حاج ابراهیم زاده تبریزی است که در سال ۱۲۲۸ آن را نوشته‌اند.

شاگرد: شما «مفروض التحقق» را یک طور دیگری خواندید.

استاد: «مفروض التحقق» است.

شاگرد۲: «مقدّر» فرمودید.

استاد: «مفروض» است. **«فإنّه يقتضي أن يكون هناك صوم محقّق أو مفروض التحقّق حتّى يصح الامر بالإتمام، و لم يتحقّق شيء منهما في يوم الثالثين من شعبان»**. من «مفروض» را به‌معنای «مقدر» گرفتم. «قدّره» به‌معنای «فرضه» خیلی کاربرد دارد.

«كيف و قد نهي صوم[ه]»؛ «صومه» در نسخه اول است. نسخه حاج ابراهیم زاده تبریزی. در نسخه دومش هم عبارت به این صورت است: «نهی عن الصوم». در نسخه کتاب رؤیت هلال نه «صومه» آمده و نه «عن الصوم» و حال اینکه حتماً به اینها نیاز است. ای ضمیر می‌خواهد که «صومه» بشود ای «عن»؛ «نهی عن الصوم».

بررسی احتمالات دیگر از روایت اسحاق بن عمار

الف) نهی از صوم مرسوم در یوم الشک و اتمام آن با عدول از نیت شعبان به ماه رمضان

شاگرد: چه ملازمه ای دارد که حضرت از روزه مردمی که گرفته باشند نهی کنند؟

استاد: من عبارت را بخوانم. من هنوز «مفروض التحقق» را نگفته ام. ایشان می‌گویند «کیف»؛ می‌خواهند طرفینش را بزنند. اول اینکه چرا صوم محقق ندارید؟ «و قد نهی صومه فی صدر الحدیث»! حضرت فرمودهاند روزه نگیر، وقتی گفتند نگیر پس صوم محقق از ماه مبارک ندارید.

شاگرد: چرا ندارید؟ فرض کنید مردم یوم الشک را روزه می‌گرفتند، و در ذهن امام این بود که نباید مردم روزه بگیرند، خُب به محض اینکه امام می‌فرمایند که از بین نمیرود. باید یک مدتی بگذرد تا آن شیوه عوض شود. پیشفرض این بوده که می‌گرفتند و لذا از آن نهی کرده. ولی بهخاطر همین پیشفرض می‌گویند «اتمّ صومه».

استاد: مانعی ندارد. ولی در یک کلام، خود کلام که نمی‌آید مفاد خودش را با متعارف بیرونی متناقض قرار بدهد.

شاگرد: بله، در قسمت دوم نه، ولی در قسمت اول می‌تواند اینطور باشد؛ چون مفروض التحقق بوده.

استاد: حضرت می‌فرمایند «لاتصم الا ان تراه»؛ با اینکه به تو گفتم «لاتصم»، «اتمّ». چرا؟ چون مردم می‌گیرند. خُب این معنا ندارد. ایشان می‌گویند ما صوم محقق ندارید، چون امام به خودش می‌گویند نگیر. «لاتصم الا ان تراه»؛ پس او روزه را علی انه من شهر رمضان نگرفته. این را ندارید. لذا صوم محقق ندارد. اما چرا مفروض التحقق ندارید؟ می‌گویند چون حضرت می‌فرمایند «فان شهد اهل بلد آخر فاقضه»، پس معلوم می‌شود حتی به نیت شعبان هم روزه نگرفته بود. چون اگر به نیت شعبان گرفته بود که حضرت نمی فرمودند قضا کن. بلکه می‌گفتند حالا که روزه گرفتی «وقع فی محله»؛ روزه تو مجزی است. مرحوم وحید در رساله خود، خیلی روی این «فان شهد اهل بلد آخر» تأکید دارند. یعنی حضرت دقیقاً دارند امر به قضا می‌کنند. یعنی چه؟ یعنی من که گفتم روزه نگیر، اگر نگرفتی که هیچ، همچنین سیاه شعبان هم در فرض کلام ما نیست. یعنی دیگر نگرفته‌ای.

شاگرد۲: این منصرف به مواردی است که روزه نگرفته، چون ممکن است عده‌ای گرفته باشند. این منصرف به مواردی است که روزه نگرفته‌اند. «فاقضه» منصرف به آن جا است. چون ممکن است عده گرفته باشند و عده‌ای نگرفته باشند. لذا دیگر نمی‌گوید عده‌ای گرفته‌اند ... .

استاد: ببینید کاری با دیگران ندارند. می‌فرمایند «فان شهد اهل بلد آخر فاقضه».

شاگرد۲: این حکم کلی است.

استاد: «لاتصم الا ان تاره.... و اذا رایته...»، مخاطب این حدیث که خاص است.

شاگرد۲: خُب حکم کلی است و در اینجا خاص است، پس نمی‌توان این مفروض را در... .

> 20:55

استاد: چرا نمی‌شود؟! بعد از اینکه حضرت فرمودند اگر اهل بلد دیگر دیدند قضا کن. یعنی من الآن شما را نهی کردم و روزه را نگرفتی، بعد هم که می‌گویم قضا کن، یعنی حتی فرض گرفتم به سیام شعبان هم نگرفته ای. و الا باید بگویم اگر به نیت روزه شعبان گرفتی، لاتقضه. «ان شهد اهل بلد آخر فصمته بما انه من شعبان، یوم وفّقت له، و اما ان شهد اهل بلد آخر فلم تصمه فاقضه». نیاز بود که حضرت اینطور بفرمایند. پس اینکه مطلق می‌گویند «ان شهد... فاقضه»، معلوم می‌شود صوم محقق ندارید، چون نهی کرده‌اند، صوم مفروض التحقق هم ندارید، چون اگر مفروض التحقق داشتید، نمی‌شد بگویند قضا کن. این فرمایش وحید بود.

شاگرد: نیت رمضان را هم لحاظ نکرده‌اند؟ یعنی اینکه حضرت نهی کرده‌اند یعنی به نیت رمضان نگیر.

استاد: این اولی می‌شود. یعنی صوم محقق علی انه من شهر رمضان، نگیر. پس این صوم محقق بود.

شاگرد: ولی زمینه «اذا رایته» پیش می‌آید. یعنی صوم یوم الشک را بگیر، لذا «اذا رایته فاتمّ».

استاد: نه، اگر بگیرد که دیگر «فاقضه» ندارد. حضرت دنبالهٔ آن می‌گویند روزه نگیر، اگر هم بعداً معلوم شد، قضا کن. اگر بخواهند بگویند یوم الشک را بگیر ای نگیر که اول کار را تمام نمی‌کنند و بگویند باید قضا کنی، بعد بگویند حالا «اذا رایته».

شاگرد: مقصودشان از اینکه می‌گویند روزه نگیر، این است که یوم الشک را نگیر ای به نیت رمضان نگیر؟ ولی این مسأله می‌دانند که شما می‌توانید به نیت یوم الشک بگیرید.

استاد: نگیر به‌طوری‌که بعداً اگر دیده شد، محتاج قضائی. این نگیر یعنی روزه نگیر علی انه من شهر رمضان، و روزه نگیر علی انه من شعبان. چون اگر علی انه من شعبان روزه گرفته باشد که محتاج قضا نمی‌شوی.

شاگرد: یعنی امام علیه‌السلام مسکوت گذاشته‌اند که تو می‌توانی در یوم الشک روزه بگیری ای نه. من الآن به تو حیثیتی را می‌گویم که به‌عنوان ماه رمضان روزه نگیر، و بعد این فرض را بیان می‌کنم که اگر به‌عنوان ماه رمضان نگرفتی و همینطور گذشت، قضا کن. ولی روزه یوم الشک را نفی نمی‌کنند. چون متعارف بوده یوم الشک را روزه بگیرند، لذا «اتمّ صومه». درجایی‌که «فاقضه» می‌گویند اما باید همه فروض را بگویند چون ناظر به این نیست که یوم الشک را بگیر ای نگیر؛ به نیت رمضان نگیر. الآن که در این فرض صحبت می‌کنم که اگر به نیت رمضان

نگرفتی و در بلد دیگر دیده شد، قضا کن. اما نفی روزه سوم الشک را نکردهاند لذا زمینه این میماند که حضرت بفرمایند «اذا رایته اتمّ».

استاد: مرحوم وحید روی این نکته تأکید دارند. در آن رساله هست. به نظرم تأکید ایشان، تأکید مناسبی است. فقط باید بعداً آن را تحلیل کنید. این تأکید ایشان درست است. میگویند وقتی شما میگویید امام فرمودهاند علی انه من شهر رمضان روزه نگیر، اینجا حکمت بیان امام به این نیست که کلام را از شمول روزه سوم الشک باز دارند، و اصلاً متعرض نباشند که اگر علی انه من شعبان بگیری ای نگیری. اگر بخواهد از آن حیث شامل باشد، خلاف حکمت است که بگویند «فاقضه». باید بگویند من کاری به آن ندارم؛ اگر گرفتهای «لاتقضه»، اگر نگرفته ای «فاقضه». به خلاف اینکه حضرت بهنبال نهی، دقیقاً وجوب قضا را میگویند. معنای این چیست؟ معنایش این است که در کلام امام فرض گرفته شده که نه روزه را علی انه من رمضان گرفتهای و نه علی انه من شعبان. و الا نمی فرمودند «فاقضه». شما در اینجا جواب وحید را بدهید. یعنی الآن «فاقضه» بهنبال «لاتصم» میگویی روزه ای ندارم که باید قضاء آن را بگیری. و الا اگر ساکت بودم که محتاج تفصیل بود، نه حکم به قضا. من میگویم «لاتصم الا ان تراه»؛ یعنی «لاتصم علی انه من رمضان». فعلاً نسبت به بقیه هم ساکت هستم. نسبت به روزه سوم الشک ساکت هستم. خُب اگر ساکت هستم که نمیشود بگویم «فان شهد اهل بلد آخر فاقضه»، اگر ساکت بودم باید تفصیل بدهم و بگویم «فان شهد اهل بلد آخر فان صمت علی انه من شعبان فلاتقضه، و ان صمت علی انه من... ».

شاگرد: اگر به نیت شعبان بگیرد چرا نباید قضا کند؟

استاد: اجماعی است.

شاگرد: بهخاطر اجماع که نمیتوانیم ظهور روایت را بگیریم. قبلاً فرمودید ممکن است بگوییم مطلوب است که قضا کند. ولو اینکه نیازی به قضا نیست.

استاد: مطلوب در فتوای بود، در روایات هم بود؟ شاید یک روایت بود، ولی آن را حمل کردهاند. این اطلاق بود که چون نیت جازم نداشته، افضلیت به این است که نیت جازم داشته باشد. این فضا هم بود.

ب) حمل «فاقضه» بر صورت عدم تحقق صوم، و حمل «فاتمّ» بر صورت تحقق صوم به نیت شعبان

شاگرد۲: اطلاقی که دارد از نمی فهمم. جایی که حضرت می‌فرمایند وقتی اهل بلد دیگر شهادت دادند، آن را قضا کن، معلوم است که روزه نگرفته بود. درجایی‌که می‌گویند «اتمّ صومه»، معلوم است که روزه گرفته بود که حضرت می‌گویند صوم را تمام کنید. در دوجمله اخیر روایت، یک جا می‌گویند «فاقضه» و یک جا می‌گویند «اتمّ صومه»، واضح است «فاقضه» برای فرضی است که روزه نگرفته.

استاد: وحید هم دقیقاً همین فرض شما را می‌گویند اما با یک تفاوت. می‌گویند وقتی امام «فاقضه» می‌گویند یعنی سیام شعبان را نگرفته ای. پس وقتی می‌گویند «اتمّ» یعنی روزه گرفته‌ای و صائم هستی. چه زمانی است که روز سیام صائم است؟ آخر ماه است. وحید همین را می‌گویند.

شاگرد: می‌تواند سیام شعبان باشد که مستحبا آن را روزه گرفته باشد.

استاد: خُب حضرت قبلش گفته‌اند «فاقضه».

شاگرد: آن در فرضی بوده که نگرفته بود.

استاد: یک نفر است. حضرت به یک نفر می‌گویند «لاتصم»، بعد هم قضا کن و بعد هم بگیر.

شاگرد: در «فاقضه» واضح است که چون روزه نگرفته می‌گویند «فاقضه». آن جا هم که می‌فرمایند «اتمّ»، واضح است که روزه گرفته است.

استاد: خُب یک نفر است. حالا روزه گرفته ای نگرفته؟!

> 27:40

شاگرد: برای کل سال‌های عمرش می‌گوید.

استاد: در سال‌های بعدی هم همین مخاطب هست. حضرت می‌گویند نگیر، بعد قضا کن، دیگر اگر گرفتی ندارد.

شاگرد: حضرت می‌فرمایند به نیت ماه رمضان نگیر و وقتی نگرفتی قضا آن را به جا بیاور، اگر هم روزه گرفتی «اتمّ صومه». این مشکلش چیست؟

استاد: این خلاف ظاهر نهی قبلی می‌شود. خود ان‌ها می‌گویند من می‌گویم نگیر، بعد بگویم اگر گرفتی؟!

شاگرد: نهی به نیت رمضان بود، بعد اگر کلاً نگرفتی «فاقضه»، اگر به نیت شعبان گرفتی «فاتمّ». مشکل این چیست؟

شاگرد۲: اگر امام علیه‌السلام به همه این‌ها تصریح کرده بودند مشکلی نبود.

استاد: اتفاقا احتمال اوسط که وحید ذیل مقاله دارند، همین است. شاید از وافی نقل می‌کنند[1]. مرحوم سید هم به همین مایل می‌شوند که به نیت شعبان گرفته ای هنوز چیزی نخورده است. بعد می‌گویند حالا باید بگیری. ولی خُب فرمایش وحید در این عبارت فعلاً این است. شما می‌گویید اگر نگرفتی و اگر گرفتی. ایشان می‌گویند امام که نفرمودند اگر نگرفتی «فاقضه». بلکه امام می‌گویند نگیر، به طوری هم می‌گویم نگیر که اگر بعداً معلوم شد آن را قضا کنی. حالا دوباره خودم بگویم اگر گرفتی؟! وحید می‌گویند این جور نیست. نمی‌گویم اگر نگرفتی «فاقضه»، بلکه می‌گویم چون به تو گفتم نگیر، نگیر و اگر بعداً معلوم شد «فاقضه». شما می‌گویید من می‌گویم نگیر، اگر نگرفتی «فاقضه»، اگر گرفتی آن را تمام کن. خُب با این‌که می‌گویم نگیر بعد بگویم بگیر؟!

شاگرد: نگیر، یعنی به نیت ماه رمضان. اما اگر کلاً نگرفتی قضای آن را به جا بیاور، اما اگر به نیت شعبان گرفتی ای چیزی نخوردی «اتمّ صومه».

شاگرد۲: در سیام رمضان چه چیزی را قضا کند؟ اگر رؤیت شد که ماه شوال شد، چه چیزی را قضا کند؟

استاد: «فاقضه» که برای قبل است. آن قطعاً برای شعبان است؛ «یغمّ علیان فی تسع و عشرین من شعبان»، حضرت فرمودند «لاتصم» یعنی ماه مبارک را؟!

شاگرد۲: وحید تنها قسمت دوم را می‌گویند؟

استاد: وحید تا «فاقضه» را قبول دارند. می‌گویند «فاقضه» به آخر شعبان مربوط است، خُب پس دنباله آن به چه معنا است؟ «اذا رایته وسط النهار فاتمّ». ایشان می‌گویند چون فرض صوم در آن است، یعنی «اذا رایته و انت متحقق بصوم فاتمّ»، کجا است که «انت متحقق بصومه» هستی؟ در سیام ماه مبارک است. پس معلوم می‌شود که ذیل حدیث مربوط به آخر ماه است، نه اول ماه.

قبل از این‌که فرمایش ایشان را ببینم، وقتی این حدیث را می‌خواندم ذهن سراغ فرمایش وحید می‌رفت؛ یعنی برای آخر ماه را می‌گویند. چرا؟ خُب صحبت که مربوط به اول ماه است، سائل هم که از اول ماه سؤال کرد؟! وقتی حضرت می‌فرمایند «لاتصم الا ان تراه»، یک قرینه روشن در سائر روایات دارد که در ذهن همه هست؛ یعنی چه؟ یعنی «لاتصم الا ان تراه، ولاتفطر الا ان تراه». «صم للرؤیه و افطر للرؤیه». حضرت هم که می‌فرمایند «لاتصم الا ان تراه»، در کنارش هست که یعنی «لاتفطر الا ان تراه». لذا می‌گویند «اذا رایته وسط النهار» یعنی دارند حکم اول و آخر را می‌گویند. لذا فرمایش وحید به ذهن می‌آید، ولو خود ایشان ذیل این احتمال، احتمال سومی را مطرح کرده‌اند. لذا این

احتمال را خیلی تقویت نکرده‌اند بلکه مبعدی هم برای آن ذکر کرده‌اند. اول ما این عبارت را صاف کنیم.

شاگرد۳: عبارت مرحوم وحید عین همین است؟

استاد: نه. ایشان روی «فاقضه» تأکید دارند. مدام تأکید می‌کنند و می‌گویند وقتی امام علیه‌السلام می‌فرمایند «فاقضه» یعنی روزهای در کار نیست، و الا «فاقضه» را نمی گفتند. وحید این را در استظهار از حدیث اسحاق بن عمار خیلی مهم می‌دانند. «فاقضه» یعنی روزه ای نبوده، و الا اگر بود که مجزی بود. این جهت را وحید روی آن تأکید دارند.

شاگرد۳: تعبیر «مفروض التحقق» را وحید دارند؟

استاد: به نظرم نه.

من می‌خواهم عبارت خود سید را جلو بروی تا صاف شود. چون بعضی از مشکلاتی را دارد. آن وقت بعد بر می‌گردیم به عبارت وحید، ببینیم همین است یا نه. چون در این مصباحی که ایشان فرموده‌اند در دو یا سه جا اشاره به «بعض مشایخنا» هست. «اجاب بعض المحققین» را بعدا خواندیم. در پاورقی بود «وهو الوحید». آن جا هم بحث شد که آیا «بعض المحققین» وحید است یا نه. دام ظله هم ندارند. در اینجا هم می‌گویند «بعض مشایخنا المحققین دام ظله».

خُب عبارت به این صورت شد:

«كيف و قد نهي صوم[ه] في صدر الحديث»؛ «نهی» یعنی صوم محقق ندارید. چون حضرت نهی کرده‌اند. بعد می‌فرمایند: **«و أمر بقضائه إن شهد عليه أهل بلد آخر في صدر الحديث»؛** این یعنی صوم مفروض التحقق علی انه من شعبان هم ندارید. و الا اگر داشتیم که حضرت نمی فرمودند قضا کن.

«و أمر بقضائه إن شهد عليه أهل بلد آخر»؛ این برای صوم مفروض التحقق بود. **«فالمراد به إذا رأيت الهلال حال كونك صائما»؛** وقتی صوم محققی داری، **«فأتم الصوم، يعني لو وقع هذا الاشتباه في آخر الشهر».**

---

[1] رؤيت هلال، ج1، ص: ۵۱۹ و الوافي، ج ۱۱، ص ۱۲۰- ۱۲۱، ح ۱۰۵۲۵، باب علامة دخول الشهر ...، ذيل الحديث ۹.

تعبیر «فتامل» وحید بهبهانی در احتمال سوم ذیل روایت اسحاق بن عمار

سید می‌فرمایند: **«و فیه نظر».** وحید در ابتدای رساله همین را می‌گویند. ولی بعد می‌گویند «فتامل». این عبارتی را دارند. من عبارت وحید را می‌خوانم. کتاب رؤیت هلال، جلد اول، صفحه چهارصد و نود و نه، شروع رساله است؛ «مسألة: إذا رئي الهلال قبل الزوال»[1].

مقابله وحید بهبهانی با فتوای شاذه در کتب و رسائل خود

مرحوم وحید از این کارهای فقهی زیاد دارند. شاید کسی جمع‌آوری کند مقاله بلند بالایی شود. در زمان ایشان بلکه مقداری قبل از قرن یازدهم، فتاوایی در فضای فقه می‌آید که حالشان حال شذوذ است. شذوذی نسبت به فقه سابق. کلاس فقه که مستقر شده بود، از نیمه دوم قرن دهم و قرن یازدهم، این فتوا می‌آید. خُب علمیت وحید همه معلوم است. گویا ایشان در اینجا آمده‌اند، یک یال و کوپالی به پا کرده‌اند! در اینکه یک سدی ایجاد کنند تا این فتوای شاذه، در فقه، تاریخ فقه و کلاس فقه ادامه پیدا نکند. البته موفق هم بودند. یعنی وحید شخصیتی داشتند که توانستند این کار را بکنند. ایشان چند کتاب دارند. همه کتابهای ایشان همینطور است؛ حاشیه مفاتیح الشرایع دارند، حاشیه مدارک دارند، مصابیح الظلام هم دارند، الفوائد الحائریه.

> 36:04

شاگرد: شرح وافی هم دارند.

استاد: بله، شاید با آن مندمج شود.

علی ای حال اینها کتابهایی است که وحید دارند. این رساله شده و چه بسی در جاهای دیگر هم فرموده باشند. ببینید در قرن یازدهم فتوایی که تنها به سید نسبت می‌دادند زنده شد. یکی بحث عدد بود که همان سالهای اولیه رفت. با فاصله چندین قرن بین فقها در مسائل رؤیت هلال اختلاف داغی نبود که فتوای غیر مشهور به میدان بیاید. تا قرن یازدهم آمد. در قرن یازده صاحب ذخیره و شخص دیگری آمدند و از حرف سید مرتضی دفاع کردند. البته اگر نسبت سر برسد. که سید فرموده اند رؤیت قبل از زوال هم مجزی است. طبق این روایات. صاحب ذخیره هم از ایشان دفاع

کردند. تولد وحید بهبهانی در زمانی بوده که شاید چهل-پنجاه سال از وفات صاحب ذخیره گذشته بود. این فتاوا آمده بود. همچنین فیض. ایشان اینها را رساله کردند. چرا؟ چون بعد از صاحب ذخیره، شاگردان صاحب ذخیره رفته بودند و اثبات کردند؛ یعنی رفتوبرگشت شد. همچنین این رفتوبرگشت ها بین پسرشان شیخ جعفر در اصفهان بود، بهطوریکه زمانیکه وحید بود، ایشان خواستند رسالهای بنویسند که این فتوای مشهور را تحکیم کنند و آن فتوای غیر مشهوری که بازارش داغ شده بود را از میدان کنار بگذارند.

این رساله را برای آن نوشتند. از عجائبی که صاحب جواهر گفتهاند و خیلی عجیب است، این است که شاگرد خود وحید، سید بحر العلوم دوباره برگشتند و حرف استاد را نپذیرفتند و به آن خلاف مشهور فتوا دادند. تعبیری محترمانه ای بود، اما تند بود. گاهی با اینکه تعبیری از احترام خارج نشده اما تند است. صاحب جواهر برای سبد بحر العلوم این تعبیری تند و محترمانه را داشتند؛ فرمودند: «لكن من غرائب الاتفاق خيرة العلامة الطباطبائي له في مصابيحه مع استقامة طريقه»[2].

من زمینه اینکه چرا این رساله از وحید صادر شده را توضیح میدهم. این فتوای غیر مشهور داغ شده بود، لذا وحید این رساله را نوشتند. لذا میفرمایند:

> **مسألة: إذا رئي الهلال قبل الزوال، فالمشهور بين الفقهاء (رضوان الله عليهم) عدم الفرق بينه و بين أن يرى بعد الزوال، بل هذا هو المعروف منهم، إلّا ما نقل عن السيّد رحمه اللّه أنّه إذا رئي قبل الزوال، فهو للّيلة الماضية. و ظاهره وجوب الإتمام لو كان صائما في يوم الثلاثين من شعبان، و وجوب الإفطار في يوم الثلاثين من رمضان. و ما قيل: إنّ الصدوق أيضا قائل بهم؛ لأنّه لا يقول بالرؤية، بل يقول بالعدد، كما هو معروف. حجّة المشهور وجوه: الأوّل: ظاهر قوله تعالى ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ، خرج ما خرج بالدليل و بقي الباقي.[3]**

«فالمشهور بين الفقهاء (رضوان الله عليهم) عدم الفرق بينه و بين أن يرى بعد الزوال»؛ اگر قبل از زوال هم ببینند فایدهای ندارد، باید دیشب دیده باشند.

«بل هذا هو المعروف منهم، إلّا ما نقل عن السيّد رحمه اللّه أنّه إذا رئي قبل الزوال، فهو للّيلة الماضية»؛ در دو سال پیش بحث کردیم که آیا واقعاً سید این را فرموده ای نه، بحث کردیم. در آخرش هم بحث ما مرادی ماند. یعنی الآن مطمئن نیستیم که سید به این صورت فرموده اند ای نه. جلساتش هست، اگر خواستید مراجعه بفرمایید.

«و ما قيل: إنّ الصدوق أيضا قائل بهم»؛ اینکه صدوق هم اینطور میفرمایند وهم است، چرا؟ **«لأنّه لا يقول بالرؤية، بل يقول بالعدد، كما هو معروف»؛** شیخ صدوق قائل به عدد هستند، میگویند «یتقی کما یتقی العامه». البته این هم معلوم نیست. من قبلاً عرض کردم. اصلاً خود فقیه عنوان دارد. اینکه بگوییم ایشان روایات عدد را آوردهاند و فرمودهاند «یتقی»، به این معنا است که اصلاً کاری با روایات رؤیت ندارد، صحیح نیست. یعنی الآن در ذهن من طلبه تقریباً قابل جمع است که ایشان هم روایات رؤیت را بگیرند و هم برای روایات عدد معنایی داشته باشند. دیگران بالمره روایات عدد را در میکنند. لذا مانعی ندارد با هم قابل جمع باشند. چون ایشان در فقیه برای روایات رؤیت، عنوان آوردهاند. بعد بگوییم ایشان روایات رؤیت را قبول ندارند؟!

«حجّة المشهور وجوه: الأوّل...»؛ تا «الثامن» را ذکر می‌کنند. «الثامن: ما رواه - في الموثّق كالصحيح - عن إسحاق بن عمّار»؛ این همان تعبیری است که سید هم در مصباح آورده‌اند. لذا عرض کردم بعید نیست که همین عبارت استادشان بوده. آن اوائل کار بوده و لذا ایشان هم می‌گویند «فی الموثق کالصحیح».

تا آن جا که می‌فرمایند: «لو وقع هذا الاشتباه في آخر رمضان حين كنت صائما لصحّته، فتأمّل»؛ یعنی این احتمال را مطرح می‌کنند اما «فتامل» را هم دارند. بعد در صفحه ۵۱۷ سه احتمال را مطرح می‌کنند. می‌گویند بیانات اضافه‌ای را می‌آوریم، برای روایت سه احتمال را می‌گویند. انشاللّه نگاه بفرمایید.

الحمدللّه رب العالمین

---

[1] رؤيت هلال، ج۱، ص: ۴۹۹

[2] جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج۱۶، ص: ۳۷۴

[3] رؤيت هلال، ج۱، ص: ۴۹۹